

داشت. اینجا ناهاری صرف شد. خواستم بخوابم گرمای هوا و زیادی زنبور مانع شد. برخاستم که به راه افتیم، شخص سیدی از اهالی ناصرآباد به جهت معالجه چشم نزد حکیم آمده بود اظهار داشت که اگر از راه ناصرآباد بروید هم راه بهتر است و خلوت و هم یک فرسخ نزدیکتر است. قدری مردد شدیم. ناصرآباد قریه بزرگی است.»

جمعه ۲۸ (شوال ۱۲۹۸)

«دیشب تردیدی در رفتن و نرفتن امروز شاه. بالاخره مصمم رفتن شدند. صبح حکم به کوچ فرمودند. من و طلوزان از راه معمول به طرف لشکرک که منزل است آمدیم. در مزرعه ناهار صرف شد. آلوزرد اینجا معروف است. الحق بهترین فواکه است. دهات سر راه به این تفصیل است، از عمامه به طرف لشکرک که اول «حیب آباد» ملکی حیب‌اله خان برادر انیس الدوله ۲۰ خانوار، دوم «ناصرآباد» سادات نشین ۴۰ خانه، سوم «بوجان» رعیتی است ۳۰ خانه، چهارم مزرعه‌ای که باغ زیاد دارد ۷ خانوار، پنجم «کردیان» پنج خانوار، ششم «حاجی آباد» که حاجی عبدالله خان قرق خانه‌چی تازه ساخته ۲ خانوار، هفتم نجار کلا، هشتم «گلندوک»، نهم «جاج»، دهم «شورک آب». بعد از صرف ناهار به راه افتادیم. چون یقین داشتیم چادرها نرسیده با طلوزان زیر سایه چنار گلندوک که به چشمه چنار معروف است و محل اردو یعنی سراپرده شاه است قدری آسودگی و راحتی نمودیم.»

توصیف امامه در سال ۱۲۹۸ هـ. ق

«تفصیل عمامه از این قرار است: عمامه از قرای لواسان کوچک است. در انتهای غربی این بلوک واقع شده. از چهار طرف کوه‌های سخت و بند دارد و خیلی مشکل است در ایام فترت ورود به عمامه...»

عمامه اگرچه در نظر مدور بیاید لیکن قدری طولانی و طول از مشرق است به مغرب. طرف شمال کوه مربع تخت سنگی است موسوم به لارک که پشت این جلگه لار است و هیچ راه از عمامه به لار نیست مگر پیاده با صعوبت. این کوه لارک یک قسمتی از سلسله کوه ماز است که دور مازندران گیلان و استرآباد محیط است. در طرف شمال شرقی این جلگه عمامه دره بسیار بزرگی است عمیق با شعبات زیاد که سرچشمه

رودخانه عمامه در این فصل اول میزان پنج سنگ آب دارد از این دره جاری است. در وسط دره یعنی از نقطه‌ای که دره دو شعبه می‌شود، شعبه‌ای به طرف مشرق شعبه دیگر به طرف مغرب... رودخانه عمامه جریانش به خط مستقیم از شمال است به جنوب. در انتهای جلگه عمامه از تنگه بسیار سختی گذشته از دینه «کلیگان» که در وسط این دره واقع است و دره به همین اسم موسوم است عبور کرده آنجا را مشروب ساخته اگر زیاد بیاید داخل رودخانه جاجرود می‌شود. این آب را از قدیم حضرات عمامه‌ای‌ها با زحمات زیاد مجزا ساخته از دو طرف به مشرق و مغرب برده‌اند اراضی و باغات خود را مشروب می‌سازند. دیگر آبی ندارند، مگر در انتهای غربی جلگه قناتی حفر کرده‌اند که در این فصل نیم سنگ آب دارد. زراعت عمامه منحصر است به بید زیاد، تبریزی زیاد، کمی چنار. اشجار میوه ندارد. یک نوع سیب ترش جنگلی دارد که با آن رب می‌سازند بسیار ممتاز و چند درخت آلو زرد هم دارد.

هوايش بشدت معتدل و آبش بی‌نهایت گوارا است و برف در سرچشمه رودخانه الی اواخر تابستان است، بلکه تحصیل یخ هم از دورها می‌توان کرد. راه عمامه یکی از همین راه معمول است که از دره ناصراباد توچال و گلندوک می‌آیند از گردنه لت سرازیر می‌شود، بالنسبه بدراهی نیست. دیگری از تنگه کلیگان است که در زمستان بسته می‌شود، از شدت برف و سرما. اگرچه در زمستان مدت چهل الی پنجاه روز تمام راههای عمامه بسته است. راه دیگر طرف مغرب سمت فشنند رودبار قصران می‌رود که خود اهل عمامه با زحمت زیاد پیاده قاطر خود را برده پی زغال می‌روند. عمامه یکصد و اندی خانه دارد. دو حمام، سه مسجد. دو امامزاده دارد موسوم به شاهزاده حسین که انیس‌الدوله تعمیر کرده است و امامزاده نور.

خودآبادی دو محله است، بالا و پایین. مالیات یکصد و سی تومان از عهد خاقان فتحعلی شاه تیول فتح‌الله میزرا شعاع‌السلطنه بود. حالا بعد از فوت او تیول شعاع‌السلطنه دوم ولد شعاع‌السلطنه است. سه طایفه دژ عمامه سکنی دارند، گرجی، نوری، مازندرانی، که مشهور به کیسایی هستند. می‌گویند افغان به حيله وارد عمامه شد و قتل عام کرد و آتش زد. هر چه بود بعضی فرار کردند به مازندران رفتند. بعد از فترت افغان دوباره مراجعت کردند. «انیس‌الدوله» فاطمه خانم حرم محترم پادشاه که سوگلی است از اهل این قریه است...».

حیلة افغانها

درباره افغانها، پیرمردان امامه چنین نقل می‌کنند که: «در زمان صفویه که افغانها قسمتی از ایران را تصرف و غارت کردند، موقعی که به امامه رسیدند این قریه را محاصره کرده بودند اما مردان امامه با استفاده از موقعیت طبیعی محل چندین ماه در مقابل آنها مقاومت نموده و از ورود آنها به امامه مانع شدند. تا آنکه روزی، یک پيله‌ور ایرانی که معمولاً جنس برای فروش به امامه می‌آورده است به مدافعین می‌گوید که افغانها تمام ایران را تصرف کرده‌اند و زن و دختران من در خطرند، اگر اجازه بدهید من زن و دخترهایم را به امامه بیاورم تا در پناه شما از تجاوز افغانها مصون بمانند. مردان مدافع امامه موافقت می‌کنند و روز بعد پيله‌ور مذکور همراه با چند زن با چادر و پیچه و روبند وارد امامه می‌شوند. فصل تابستان بوده و اهالی گندم‌ها را درو کرده و خرمن کرده بودند. زنهای چادری که همان متجاوزین افغانی بودند به خرمنها نزدیک شده و آنها را آتش می‌زنند. همین که مردان مدافع امامه برای خاموش کردن خرمنها، مواضع و سنگ‌هایشان را ترک می‌کنند بلافاصله افغانها حمله کرده و دست به غارت اموال مردم و کشتار ساکنین آن می‌زنند. اهالی امامه برای نجات زنها و دخترهایشان آنها را در داخل غاری پنهان می‌کنند و افغانها در مقابل در ورودی غار آتش می‌افروزند تا زنها و دخترها مجبور به خروج شوند. اما آنها در غار می‌مانند و همگی در همانجا می‌میرند.»

امامه در سال ۱۳۰۴ هجری قمری

شش ماه بعد، یعنی در تابستان سال ۱۳۰۴ هجری قمری، یک بار دیگر ناصرالدین شاه به امامه می‌رود. در این سفر میرزا محمدخان غفاری کاشانی (کمال الملک)، هنرمند و نقاش بزرگ و معروف قرن اخیر ایران، نیز همراه ناصرالدین شاه بوده و از زاویه غربی امامه (احتمالاً محلی که امروز ویلای نمازی ساخته شده است) تابلویی با رنگ و روغن از منظره عمومی امامه آن روز می‌کشد.

یک کپی از این تابلو در نشریه‌ای شامل آثار کمال الملک که در سال ۱۳۶۲ از طرف وزارت ارشاد اسلامی - موزه هنرهای معاصر - منتشر گردیده، به چاپ رسیده است.

در این تابلو، خانه‌های روستایی امامه بالا و قلعه دامنه اوشان کوه و ورجین به خوبی نمایان است.

اعتمادالسلطنه که در آن وقت وزیر دارالتألیف ناصرالدین شاه بوده و طبق معمول در این سفر

هم حضور داشته است به «عارف خان افندی» معتمدالسلطان مترجم ترکی عثمانی، که در عین حال مهندس و نقشه‌بردار و جغرافیادان هم بوده و جزو کارمندان و همکاران اعتمادالسلطنه محسوب می‌شده است، دستور می‌دهد تا سوار شود و بر گرداگرد امامه بگردد و جغرافیای آنجا را فراهم آورد.

عارف خان افندی دستور اعتمادالسلطنه را اجرایی کند و گزارشی در این زمینه تهیه کرده و تسلیم می‌دارد.

قسمتی از این گزارش در «کراسه المعی» نسخه خطی متعلق به مجلس شورای ملی^۱ و کتاب «قصران» تألیف دکتر کریمان^۲ نقل شده که چون شامل اطلاعات دقیق‌تر و کامل‌تری درباره امامه آن زمان است، عیناً در زیر نقل می‌شود:

«قریه مذکور واقع در ملتقای دره‌ای است که از سمت مغرب و از دامنه کوه دارگیاه شروع کرده بعد از طی مسافت نیم فرسخ، به تدریج وسعت یافته متصل به دره‌ای می‌شود که از شمال رو به جنوب ممتد و در دامنه کوه ورجین واقع و بستر رودخانه است. تپه‌های موسوم به پشت ده و قلعه و سرگور من توابع کوه سای بیلاق لار از سمت شمال و مشرق، و تپه‌های تابع ورجین و دارگیاه نیز از طرف جنوب زمین این قریه را احاطه کرده‌اند. زمینش عبارت از سطوح مایله عارضه‌دار و وضع هندسه‌اش مثلث متساوی‌الساقین است که قاعده‌اش اتکاء به کوه ورجین نموده ساقینش از جنوب و شمال رو به کوه دارگیاه دراز کرده در دامنه کوه مذکور متصل به همدیگر شده است.

طول قاعده مثلث مذکور تخمیناً دو و از رأس الی قاعده سه کیلومتر و مساحت سطحی‌اش نیز هزار و دویست و پنجاه جریب است (هر جریب هزار و ششصد ذرع مربع است). رودخانه کوچکی از چند چشمه کوه لار واقع در پشت کوه «سا» برخاسته بعد از استحصال سه کیلومتر طول جریان از تنگه باختنگه مثلثه شده به واسطه انهار متعدده مصنوعی باغات و مزروعات اهالی را مشروب می‌سازد. و فاصل آن هم از بستر جاری و از تنگه «کلیگون» بیرون رفته بعد از حصول سه کیلومتر و نیم طول جریان در موقع موسوم به کمرخانی به رود پشن (فشم) من منابع جاجرود مصب می‌شود، و در این ده دو باب آسیاب را می‌چرخاند.

۱- صفحات ۱۱۳۰ به بعد.

۲- صفحات ۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶.

این قریه عبارت از دو محله و طول آبادی آن از شمال الی جنوب و سطوح مایله شمال و مغربی آن از سطح مایله جنوبی و مشرقی مرتفع تر و محله امامه علیا در شمال و امامه سفلی در جنوب واقع است ... سه مسجد و دو حسینه و دو حمام دهقانی و صد و چهل خانه که چندتایش دو طبقه و مخصوص به اعیان قریه است، قریب هفتصد نفر اهالی در این قریه مسکون است.

محصولات ارضیه اش عبارت است از گندم و جو، ارزن، بقله، نخود، عدس و میوه جات آن نیز علی العموم سیب، آلوچه جنگلی و خیلی کم از سایر میوه جات بستانی است. کدو و خیار و بعضی از سایر سبزی آلات می کارند. یونجه و اسپرینز و عسل زیاد می شود. شغل اهالی منحصر به برزگری و باغبانی و چوپانی است. به قدر دو هزار رأس گوسفند دارد و دولتمندشان از فقیرشان بیشتر است... مالیات دیوانی این قریه یکصد و سی تومان و سرباز مقرری آن هفت نفر است.»

(پیرمردان امامه می گویند که سرباز مقرری ۱۴ نفر بوده و بعد از آنکه ناصرالدین شاه با انیس الدوله ازدواج کرد و او سوگلی حرم شد به تقاضای انیس الدوله سربازان مقرری به هفت نفر تقلیل یافتند).

امامه امروزی

از سال ۱۳۳۴ هجری شمسی که جاده اتوموبیل روی امامه ساخته شد، هر روز بر رونق آن افزوده گشت. ابتدا این جاده با بودجه دولت و کمک و مشارکت اهالی امامه ساخته شد و فقط تا مرکز امامه بالا ادامه می یافت. اما چند سال بعد این جاده ادامه پیدا کرد و از طریق باغ تنگه و «راحت آباد» و «ناصرآباد» به «گلندوک» و «لشگرک» متصل گردید.

به این ترتیب بعد از فرود آمدن از گردنه قوچک، در دو راهی لشگرک، از دو جاده اتوموبیل رو می توان به امامه رسید:

یکی از غرب، از راه زرده بند و رودک و اوشان. و دیگری از شرق: از راه اصطک و گلندوک و ناصرآباد و راحت آباد - فاصله هر دو جاده از دو راهی لشگرک تقریباً مساوی است.

برق امامه از اوایل سال ۱۳۵۶ به برق سراسری متصل شده و در ۱۳۶۲ تا قریه راحت آباد ادامه یافته است.

آب مشروب اهالی امامه بالا از لوله کشی است که در سال ۱۳۵۵ انجام شده و منبع آن چشمه

سرپوشیده با آب جوشان خوش گواری است که در نزدیکی «پیرحمزه» قرار دارد و چون در ارتفاع نسبتاً زیادی از سطح ده قرار گرفته است همیشه آب با فشار زیاد در لوله جریان دارد. در امامه پایین، از آب لوله کشی که از چشمه واقع در «تنگه زیارت» سرچشمه می‌گیرد برای شرب اهالی استفاده می‌شود.

در مرداد ماه ۱۳۶۳ یک خط تلفن به امامه داده شد و در همین ماه یک دکل تلویزیون نیز نصب گردید که برنامه‌های تلویزیونی را برای سراسر دره امامه رله می‌کند.

در سال ۱۳۷۴ با دادن انشعابات به منازل امامه، تلفن امامه به تلفن سراسری ایران متصل گردید و کد آن (۰۲۲۲۴) تعیین گردید.

جمعیت ثابت امامه (امامه بالا و امامه پایین) طبق آماري که در سالهای اخیر بدست آمده است در حدود ۱۲۰۰ نفر است اما این رقم در تابستان تا دو برابر افزایش می‌یابد. غالب ساکنین ثابت امامه، مثل سایر دهات، مردان ۴۰ سال به بالا و اطفال ۱۸ سال به پایین هستند زیرا محصول باغهای نسبتاً کوچک امامه برای تأمین معاش یک خانواده چند نفری کفاف نمی‌دهد و جوانان امامه غالباً همین که به سن بیست سالگی می‌رسند برای پیدا کردن کار بهتر و درآمد بیشتر به تهران مهاجرت می‌کنند. می‌گویند که بیش از ۶۰۰۰ نفر از فرزندان و بستگان امامه در تهران به سر می‌برند و غالباً در شرق تهران، حوالی تهران پارس و نارمک که نزدیک قریه امامه هست اشتغال به کار و سکونت دارند.

اهالی امامه علاقه خاصی به زادگاهشان دارند و سعی می‌کنند با درآمدي که در تهران کسب می‌کنند خانه‌ای در امامه بسازند و آنجا را آباد کنند.

در سالهای اخیر تعدادی از اهالی تهران، که از مزایای طبیعی امامه و آب و هوای خوش و مطبوع آن آگاه شده‌اند ویلاهایی در این قریه ساخته‌اند که زیباترین و بزرگترین آنها متعلق به مرحوم «مهدی نمازی» بوده است و به شکل «عمامه» طرح‌ریزی و ساخته شده است.

مرحوم محمود انیسی که از خانواده‌های قدیمی و اصیل امامه و متولی موقوفات انیس‌الدوله بوده است یک حمام زنانه با ۱۲ دوش و یک غسالخانه و یک درمانگاه برای امامه ساخته که تأثیر عمده‌ای در تأمین بهداشت اهالی داشته است.

در سال ۱۳۵۷ از طرف وزارت بهداشتی ساختن درمانگاه نسبتاً بزرگ و مجهزی برای امامه آغاز شد. اما با شروع انقلاب کار ساختمان متوقف گردید.

کار عمده اهالی امامه مثل قدیم، گله‌داری و باغداری است و چون غالب اراضی مزروعی زیر

کشت درختان میوه رفته است فقط به مقدار خیلی محدودی گندم و جو کاشته می‌شود. محصول عمده باغها سیب و گلابی از نوع بسیار مرغوب است. میوه‌های دیگر از قبیل گردو و گیلاس و آلبالو و زردآلو و هلو و گوجه در امامه به عمل می‌آید اما به میزان تجارتی نیست.

آب زراعتی

منبع اصلی تأمین آب زراعتی امامه رودخانه‌ای است که از برفها و چشمه‌سارهای «لاره» در انتهای دره شمالی و از یخچالها و چشمه‌های «پلگ» (بر وزن فلک) در انتهای دره غربی سرچشمه می‌گیرد و به طرف جنوب جاری است.

از این رودخانه ابتدا در محلی به نام «پیرحمزه» نهری منشعب می‌شود که آب را تا متهالیه حد شرقی امامه می‌برد و زمینهای موسوم به «لته‌مند» را مشروب می‌سازد. به طوری که پیرمردهای امامه می‌گویند:

«ساختمان این نهر در دوره ناصرالدین شاه شروع شد و برای ساختن آن از کوه برهای قریه میگون استفاده کرده‌اند. مخارج ساختن این نهر را فقط اهالی امامه بالا پرداخته‌اند به همین جهت اهالی امامه پایین حق استفاده از آن را ندارند. قسمت عمده اراضی «لته‌مند» هم که از این آب مشروب می‌شود متعلق به اهالی امامه بالا است.

نهر دوم از چشمه‌ای دیگر سرچشمه می‌گیرد و قسمتی از اراضی و باغات شمال شرقی امامه را مشروب می‌سازد. این نهر هم در حدود هشتاد سال قبل ساخته شده و از وقتی که آب در نهر پیر حمزه جریان یافته بر میزان آب این چشمه هم افزوده شده است. آب این نهر در فصل بهار و تابستان از نیم تا یک سنگ تجاوز نمی‌کند.

نهر سوم از متهالیه غربی دره پلگ از رودخانه منشعب شده و اراضی و باغات غربی امامه را مشروب می‌سازد.»

به گفته اهالی: «این نهر در حدود شصت سال قبل به وسیله حاج عباس علی پسر حاج حسن و با همکاری و همیاری مالکین اراضی قسمت غربی امامه ساخته شده و در موقع پرآبی حدود دو سنگ آب در آن جریان دارد.»

نهر اصلی و بزرگ امامه معروف به «نهر ده کیله» است که در باغ تنگه از رودخانه منشعب می‌شود و تا امامزاده نور ادامه می‌یابد و کلیه باغات زیر نهر را در امامه بالا و پایین مشروب می‌سازد.

آب این نهر در تمام فصول سال بین یک تا سه سنگ است. نهر دیگری هم در باغ تنگه از رودخانه منشعب شده و به طرف مشرق جریان می‌یابد و اراضی آن قسمت را مشروب می‌کند و یک تا دو سنگ آب دارد. در جنوب غربی امامه از خیلی قدیم قناتی حفر شده که آب آن از یک سنگ تجاوز می‌کند و باغات زیر دست را مشروب می‌سازد. در دامنه تپه‌های شرقی امامه نیز دو چشمه وجود دارد که آب مختصری دارند و به همین جهت آب را در مخازنی که به صورت استخرهای کوچکی ساخته‌اند ذخیره می‌کنند و سپس برای آبیاری به مصرف می‌رسانند. یکی از این چشمه‌ها قسمتی از اراضی «سرگر» را مشروب می‌کند و دیگری چند مزرعه و باغ معروف به «آخوندچال» را.

ارتفاعات و کوههای امامه

همانطور که در یادداشت‌های اعتمادالسلطنه اشاره شده است، دره امامه از چهار طرف به وسیله کوههای مرتفع احاطه گردیده و به طوری که قبل از وصول به آخرین گذرگاه کوهستانی آن، و یا از فراز کوههای مرتفع اطراف، هیچ گونه چشم‌اندازی وجود ندارد که بتوان این دره وسیع و پردرخت و با طراوت را مشاهده نمود. شاید به همین دلیل باشد که با وجود نزدیکی راه، غالب ساکنین تهران حتی اسم امامه را هم نشنیده‌اند.

ارتفاعات امامه دارای جاذبه کوهنوردی بسیار است و در سی سال گذشته تا آنجا که شخصاً شاهد بوده‌ام تعداد نسبتاً زیادی از کوهنوردان خارجی و داخلی (به‌خصوص آلمانی و ایتالیایی) برای صعود به قله‌های «مهرچال» و «آتش کوه» و «پیرزن کلوم» به امامه آمده‌اند. و کتابی هم در این خصوص، همراه با عکسهایی از این قله‌ها به زبان آلمانی منتشر شده است.

اکنون نام قسمتی از این ارتفاعات، به استناد نقشه جغرافیایی رسمی کشور، با ذکر ارتفاع آنها در زیر نقل می‌شود، و برای آنکه محل آنها کاملاً مشخص گردد، ردیف نامها را از ارتفاعات واقع در شمال دهانه ورودی امامه از طریق جاده اتومبیل روی فعلی (آنجا که برای اولین بار دره امامه به چشم تازه وارد می‌خورد) شروع می‌کنیم:

در طرف چپ ابتدای جاده ورودی امامه تپه کم ارتفاع «عنبرسیا» قرار گرفته و بلافاصله در کنار آن کوه مرتفع‌تری به نام «اسپی خاص» می‌باشد که ارتفاع آن ۲۸۵۵ متر است.

در دامن این کوه تپه دیگری است به نام «لواس چین» یا «ریواس چین» که در اواسط فصل بهار گل‌های ریواس وحشی بسیار خوش رنگ و زیبایی در دامنه آن می‌روید. و این همان گیاهی است که به اعتقاد زرتشتیان قدیم (به قول آقای احمد اقتداری) نسل آدمی از آمیزش نر و ماده آن به وجود آمده است.

چسبیده به «اسپی خاص» ارتفاعات «پلک» (بر وزن فلک) قرار گرفته که از چشمه سارها و یخچال‌های دامنه آن رودخانه‌ای سرچشمه می‌گیرد و در دوراهی زیر «قلعه» به رودخانه اصلی امامه می‌پیوندد.

در شمال «اسپی کوه» ارتفاعات «دیلینگ نو» و بعد از آن «کهو» واقع شده که ارتفاع قله «کهو» از سطح دریا ۳۶۵۸ متر است.

ارتفاعات پشت قلعه به نام «سیابند» و «ملک‌سی» معروف است که دنباله آن در سمت شمال به دره «لاره» و ارتفاعات «مهرچال» و «پیرزن کلوم» و سپس به «آتش کوه» می‌پیوندد.

مرتفع‌ترین نقطه این سلسله ارتفاعات قله «مهرچال یا مارچال» است که ۳۹۲۱ متر ارتفاع دارد (برای مقایسه بی فایده نیست متذکر شود که ارتفاع قله توچال از سطح دریا ۳۹۳۳ متر می‌باشد).

رودخانه امامه از دامنه مهرچال و چشمه سارهای «لاره» سرچشمه می‌گیرد و چشمه «گوبینی» به علت آب فوق‌العاده سرد آن معروفیت دارد.

در جنوب «مهرچال» ارتفاعات «سا» قرار گرفته و قله کوه «سا» از سمت مشرق مشرف بر دره امامه است.

تپه‌های شرقی امامه که کاملاً در مقابل دهانه ورودی امامه قرار گرفته است به نام «سرگر» معروف است و این تپه‌ها از طرف جنوب به ارتفاعات «ورجین» متصل می‌گردد.

ارتفاع قله «ورجین» از سطح دریا ۲۹۵۳ متر است و از فراز آن جلگه تهران به خوبی دیده می‌شود.

دامنه کوه ورجین تا شروع انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ فرق سلطنتی بود و شکارهای متعدد و فراوانی در آن زندگی می‌کردند که در فصل بهار و زمستان غالباً تا کنار رودخانه جاجرود و رودخانه امامه هم برای چرا پایین می‌آمدند و منظرگاه جالبی را برای مسافران جاده جاجرود تشکیل می‌دادند.

حیوانات و پرندگان شکاری

شکاریانهای کوههای اطراف امامه می‌گویند که:

در سالهای اولیه بعد از انقلاب به علت از بین رفتن قرق، و نبودن مسئولین خاصی برای جلوگیری از صید بی‌رویه، غالب شکارها به وسیله صیادان غیرمجاز صید شده و از بین رفتند. ولیکن در سه سال اخیر که مجدداً صید در این کوهها تحت نظارت دقیق‌تر محیط زیست قرار گرفته و شکاریان موظف مانع صید غیرمجاز می‌شوند بر تعداد شکارهای عمده کوههای اطراف امامه افزوده شده است. شکارها عبارتند از: قوچ، میش، کل، بز و خرگوش. و از بین پرندگان شکاری کبک و کبک دری (در کوههای لاره) به مقدار نسبتاً زیاد وجود دارند.

از بین حیوانات وحشی در سالهای ۵۵ و ۵۶ چند پلنگ و سیاه‌گوش در کوهها دیده شده اما در زمستان هنوز گرگهای متعدد دیده می‌شوند. روباه هم در کوههای اطراف فراوان است. در متهالیه جنوب غربی امامه «اوشان کوه» واقع شده که در دامنه جنوبی آن «اوشان» قرار گرفته و شمال آن به دهانه ورودی امامه متصل می‌شود.

آثار تاریخی و قدیمی امامه

اضافه بر امامزاده نور و شاهزاده حسین، که در خاطرات اعتمادالسلطنه و گزارش عارف‌خان افندی شرح آنها داده شده است، آثار برج و باروی قلعه‌ای، برفراز تپه سنگی مرتفعی، در قسمت شمالی امامه به چشم می‌خورد. اهالی محل این قلعه مخروبه را «قلا» می‌نامند که مخفف «قلعه» است.

کاملترین توصیفی که از این قلعه شده است همان گزارشی است که عارف‌خان افندی به دستور اعتمادالسلطنه تهیه کرده و همراه نقشه‌ای از قلعه در کتاب «قصران» تألیف «دکتر کریمان»^۱ به چاپ رسیده و عیناً در زیر نقل می‌شود:

«... قلعه عتیقه مخروبه‌ای است واقع در ربع فرسخی شمال مشرقی قریه مذکور که در قلعه سنگی در طرح شبیه مثلث متساوی‌الساقین فقط از سنگ و آهک و شن بنا نموده‌اند. سنگهایی که در قلعه به کار برده‌اند تخته سنگهای قطور بزرگ است و از وضع معلوم می‌شود که دستی خراب کرده‌اند نه اینکه به مرور دهور خراب شده است. ضلع شرقی و غربی این قلعه پنجاه ذرع و ضلع شرقی آن چهل و دو ذرع و کثیرالاضلاع و عبارت از

خطوط مختلفی است. صحن قلعه صاف نیست، زمینی است عارضه دار و اغلب پرتگاه، پر از سنگهای بلند که مانند شاخ از زمین بالا آمده صحن قلعه را یک سنگلاخ مانع التردد نموده است. در سمت شمال قلعه گویا ارگ حکومت کرده بوده و عمارتی هم داشته است و ثخن دیوار قلعه در بعضی جا دو و غالباً سه ذرع و نظر به ارتفاع بروج باقیه ارتفاع دیوارها از ده الی دوازده ذرع بوده است. رو به مغرب سه، و رو به جنوب و رو به مشرق دو، که جمعاً هفت برج در خارج و دو برج نیز رو به جنوب در داخل دارد. دو برج یمین و یسار دروازه را طوری خراب کرده اند که تا صرف وقت نشود، نمی توان فهمید که در آنجا هم برجی بوده است. در جنب برج جنوبی که در زاویه واقع است انبار خیلی وسیع و عمیق و محکمی ساخته، و آب آن را از نهری که جاری از دره واقع در سمت مغرب قلعه است با تنبوشه آورده بودند که اکنون هم جای تنبوشه ها را که در آورده اند معلوم است. تپه ای که این قلعه را بالای آن ساخته اند عبارت از یک سنگی است به طور عمودی تخته تخته روی همدیگر بالا آمده این تپه را تشکیل نموده است. راه قدیم قلعه از دره واقع در سمت جنوب شرقی بوده و به مرور طوری خراب شده است که اهالی امامه هم نمی توانند از آن راه عبور نمایند. اما راه تازه قلعه راهی است که دهاتیان گاهگاهی رفت و آمد دارند و از دره واقع در سمت مغربی قرار داده اند. این راه با اینکه خیلی کج و معوج و بالنسبه از پهلوی خیلی مایل تپه واقع است باز خیلی سخت و صعب العبور است، چون جریان سیلابهای اول بهار خاک این تپه را برده و دره های دو طرفی را خیلی شکافته، و تپه را مانند شبه جزیره از کوه جدا کرده است. این تپه بادامی شکل و التصاقش به کوه از رأس است. در دو طرف تپه دو راه است که یکی از سمت مشرقی و دیگری از سمت مغربی واقع است و از هر دو رودی است که در زیر برج جنوبی قلعه به یکدیگر وصل شده و از تنگه باختنگه (باغ تنگه) داخل در قریه می شود. در قلب الاسد آب رود شرقی قریب به شش و آب رود مغربی یک سنگ و نیم بود. ارتفاع قلعه از سطح دره ها از صد و پنجاه الی سیصد متر است، و آب قلعه را از جوی دره مغربی در یک مهارت کامله و زحمت زیاد و مخارج گزاف برده اند بالای قلعه، از تدقیقات هندسی واضح می شود...

وضع امروزی قلعه

در سی و چند سال قبل که برای اولین مرتبه از این قلعه قدیمی دیدن کردم هنوز آثاری از دیوارهای بلند و قطور قلعه و چند تیر چوبی شکسته و پوسیده باقی بود و در سطح بالایی برج جنوبی قلعه مانندی به قطر حدود دو متر و به عمق ۳۰ سانتیمتر دیده می شد که با مصالحی از نوع ساروج و شبیه سیمان به صورتی خیلی محکم و استوار ساخته شده بود، و ظاهراً در عهد قدیم به عنوان آب انبار، یا محل جمع آوری آب باران، از آن استفاده می شده است. در گوشه و کنار خرابه های قلعه و در لابلای تخته سنگهای اطراف آن قطعاتی از کاسه و کوزه سفالین رنگی دیده می شد، اما امروز از دیوارها آثار زیادی باقی نمانده و فقط برج جنوبی و برج کوچکتري در شمال آن هنوز پا بر جا و مشخص به چشم می خورد.

اهالی قریه امامه نقل می کنند که حدود بیست سال قبل یک هیأت باستان شناس ژاپنی از این قلعه دیدن کرده و چند روزی در محل قلعه مشغول کاوش بوده اند.

از جمله افسانه هایی که درباره این قلعه قدیمی و مخروبه، بین ساکنین فعلی امامه رواج دارد یکی این است که چند تن از اهالی قریه در سالهای قبل کاوشهایی در قلعه کرده و گنجینه هایی به دست آورده اند که به قیمت گزافی فروخته و ثروتمند شده اند.

افسانه دیگر اینکه حدود ده سال قبل چند نفری از اهالی شهر باکتابی خطی که در آن نقشه خزائن این قلعه درج شده بود به امامه آمده اند و به راهنمایی این نوشته ها اشیاء عتیقه و گرانبهایی از یک غار واقع در دامنه شمالی قلعه به دست آورده و با خود برده اند. اما گمان نمی رود که هیچ یک از این افسانه ها حقیقت داشته باشد، و شخصاً هیچ نمونه یا نشانه ای از این گنجینه ها یا اشیاء عتیقه را ندیده ام.

آنچه مسلم است و موجب تأسف می باشد این است که حدود پنج سال قبل ضلع جنوبی برج اصلی را که تقریباً سالم مانده است، به عرض نیم متر از بالا تا پایین شکافته اند و حوضچه سطح فوقانی قلعه را هم بکلی ویران کرده اند و به خوبی مشهود است که این خرابی را فقط به امید یافتن گنج انجام داده اند و معلوم نیست که عاملین این خرابی چه کسانی بوده اند؟ و آیا چیزی هم به دست آورده اند یا خیر؟

قلعه مخروبه امامه را چه کسی ساخته و چگونه ویران شده است؟

اعتمادالسلطنه در وقایع روز جمعه ۲۸ شوال ۱۲۹۷ راجع به قلعه مخروبه امامه چنین

می نویسد:^۱

«... بالای تخته سنگی بسیار سخت آثار قلعه کهنه مخروبه‌ای پیدا است که بسیار کهنه و قدیم است. طولوزان (پزشک فرانسوی ناصرالدین شاه) که چند سال قبل آنجا رفته بود می‌گفت حمام و طویله و یورت زیاد دارد. از خیلی دور به واسطه تنبوشه‌های بزرگ آب به این قلعه می‌آوردند. به نظر من که از دور دیدم مشابه قلعه‌جات اسماعیلیه است یا قلعه‌جات سلاطین و ملکان رویانی و مازندرانی، زیاد قدیم نمی‌دانم. این قلعه را زیاده از هفتصد هشتصد سال عمر می‌دهم. اما عقیده عوام بر خلاف است. آنها می‌گویند عمومه دیو اینجا را ساخته است. شاید عمومه نام از دیوان مازندران یعنی امرای مازندران بنای آنجا را کرده باشند. به هر حال عجالتاً خراب و ویران است...»

محقق فاضل، آقای فرهاد دفتری، که بیش از ۱۵ سال است به کار تحقیق و تألیف در احوال فرقه اسماعیله اشتغال دارند، و از امامه و قلعه مخروبه امامه دیدن کرده‌اند، عقیده دارند که این قلعه مثل بسیاری از قلعه‌های اسماعیلی دیگر، نظیر الموت (در قزوین)، شمیران (در طارم) و گردکوه (در نزدیکی دامغان) قبل از دوره حکومت اسماعیلیان نزاری بنا شده و بعداً مورد استفاده اسماعیلیان قرار گرفته است.

اما دکتر حسین کریمان در کتاب «قصران»^۲ درباره بنای قلعه امامه چنین اظهار نظر می‌کند:
 «... چنانکه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ رویان اولیاءالله و پاره‌ای منابع دیگر تصریح رفته است، مازیار در کوهستانها قلعه‌ها ساخت، و مردم را اجازت نمی‌داد که به عمارت و زراعت پردازند، همه را به بیگار خندق و دژ واداشت، و حتی به گفته ابن اسفندیار در تمامت سرزمینهای خویش هر جا که گذرراهی نشان می‌دادند، یا احتمال عبور می‌رفت دربندها ساخت و دیده‌بانها به گماشت تا کسی بی دستوری او از جایی نگذرد.»

نگارنده (منظور دکتر حسین کریمان است) بنای قلعه باستانی امامه رودبار قصران و پاره‌ای آثار قلاع دیگر در لار قصران و لواسان، و نیز نام دربندسر آنجا را که موقعیت استوار نظامی دارد، به ظن متاخم به علم به همین زمان متعلق می‌داند. چون به عهد قبل از اسلام، آن حدود در اختیار آل گشنسف بود، و آرامشی داشت و در ادوار بعد نیز حادثه

۱- صفحه ۱۲۶- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه.

۲- صفحه ۲۸۳- همان کتاب.

بزرگی که ساختن دژی بدان استواری و یا احداث دربندی محکم را ایجاب کند، تا به زمان مازیار نشان نداده‌اند. و از همین نوع تواند بود قلاع که از آنها اکنون نامی بجاست و آثارشان اکثر محو شده است، نظیر قلعهک (قلاهک، قلا یا کلا به معنی قلعه)، ایگل و کلاهک (= قلعه کوچک)، اوشان و سر قلا (سر قلا)، فشم و قلعه استوار بالای میگون و قلعه سربند افجه و جز اینها.

همچنین با توجه به این حقیقت که حد رویان به ری می‌رسیده، و راه ورود به رویان از سوی ری بوده است، گویا می‌توان گفت که بنای قلعه دربند شمیران در شمال تجریش نیز به همین زمان مربوط است، چون یکی از راههای ورود کوهستانی پیادگان ری به رویان از همین طریق از کنار قلعه توجال است، چنانکه ناصرالدین شاه نیز راه این حدود را از نو بساخت و به «شاهراه» معروف است.

با توجه به اظهار نظر آقای دکتر کریمان که به واقعیت نزدیکتر می‌نماید، مسلماً قلعه امامه در فاصله سالهای ۲۱۷ تا ۲۴۴ هجری که مازیار ولایت طبرستان را به عهده داشت، ساخته شده است.

با وجود این چون به شرحی که گذشت، تربت امامزاده نورالله در امامه واقع شده و حیات این امامزاده مصادف با حکومت اسماعیلیان الموت بوده است، بعید نیست که قلعه امامه تا زمان اسماعیلیان همچنان معمور بوده و حکمرانان اسماعیلیه نیز از این قلعه استوار برای حکومت بر لواسانات و قصران داخلی استفاده می‌کرده‌اند و احتمالاً امامزاده نورالله نیز، یا خود از شیعیان اسماعیلیه بوده، یا به دست شیعیان اسماعیلیه کشته شده و در امامه مدفون گردیده است.

مازیار

اکنون که از مازیار به عنوان بانی قلعه امامه نام برده شد، بی‌مورد نیست که به طور خلاصه از تاریخ زندگی این سردار رشید ایرانی، که بعد از ۲۰۰ سال هنوز به امید رهایی ایران از حکومت اعراب تلاش می‌کرد و در این راه جانش را در زیر تازیانه جلاخان خلیفه بغداد از دست داد، ذکری به میان آوریم:

مازیار پسر قازن است، قازن پسر ونداد هرمزد است، ونداد هرمزد پسر فرخان، و فرخان از نواده‌های سوخرا پسر قازن، پسر سوخرای بزرگ است.

به همین جهت سلسله شاهان طبرستان که مازیار از آنان بوده است به مناسبت اینکه نسبتشان

به سوخرا می‌رسد به «سوخرائیان» معروفند.

سوخرائیان قریب ۲۷۴ سال در جبال طبرستان حکومت داشتند. آغاز حکومت آنها حدود ۵۰ سال پیش از هجرت رسول اکرم (ص) بود و با کشته شدن مازیار به دست جلادان معتصم خلیفه بغداد، در سال ۲۲۴ هجری، حکومتشان به پایان رسید.

سوخرا

«سوخرا» پسر «ویشاپور» سرکرده خاندان «قارن» بود که یکی از هفت خاندان اشرافی پارس در عهد ساسانیان بود و در سال ۴۸۸ میلادی پادشاهی قباد پسر فیروز را اعلام نمود، و قباد نیز پس از جلوس رتبه اسپهبدی سوخرا را تثبیت کرد. لکن پس از چندی حسودان سوخرا را نزد قباد متهم نمودند و سوخرا که از این دسیسه آگاه شده با نه پسرش به طرف طبرستان فرار کرد. اما در طی راه به خیانت کشته شد. و پسرانش خویشان را به بدخشان در نواحی علیای رود جیحون رسانیده آنجا ماندگار شدند و لشکریانی برای خود ترتیب دادند. در جنگی که در سال ۵۶۵ میلادی انوشیروان با ترکان می‌کرد ایشان او را یاری کرده و خسرو انوشیروان به پاداش این خدمت هر یک را در ناحیه‌ای که خود او پسندید حکومت ارثی داد.

«قارن» که از همه کوچکتر و جوانتر بود قسمتی از جبال طبرستان را که شامل نواحی «ونداد او مید کوه» و «آمل» و «پریم» بود انتخاب کرد و این ناحیه بعدها به نام خود او «کوه قارن» خوانده شد و خود او سپهبد طبرستان لقب یافت (ظاهراً نواحی و کوههای اطراف آمل و بابل و ساری همان ناحیه قارن کوه می‌باشد).

ونداد هرمزد

«ونداد هرمزد» نوه «سوخرا» و پدر بزرگ مازیار بود. در حدود سال ۱۶۰ هجری ساکنین «امیدوار کوه» از ظلم و تعدی کارگزاران خلیفه شکایت به خدمتش آوردند و وعده دادند که اگر او با ایشان به خلاف برخیزد با وی همراهی کنند، باشد که به دین طریق هم ایشان از ستم و آزار عربان رهایی یابند و هم او به قدرتی که نیاکانش داشتند باز رسد. وی پس از آنکه رأی اسپهبد شروین ملک الجبال (مقیم شهریار کوه در پریم) و نظر مسمغان و لاش (مقیم میان دو رود) را در این باب خواست و ایشان را موافق یافت، و به حمایت و دستیاری ایشان اطمینان و پشتگرمی حاصل کرد روزی معین را قرار داد و به تمام نواحی ابلاغ نمود، و در این روز همه مردم طبرستان

بر عربان بشوریدند و تمامت آنان را و کارگزاران خلیفه را و هر که را که به عربان پیوسته بود به باد کشتار گرفتند و ساکنان طبرستان در این امر چنان متفق بودند که حتی زنانی هم که به عقد عربان در آمده بودند شوهران خویش را از خانه بیرون کشیده به دست مردان به کشتن دادند به طوری که دیگر در تمام طبرستان یک نفر عرب یافت نمی شد.

و این دومین قتل عام عربها در طبرستان بود - دفعه اول در سال ۱۴۱ هجری بود که اسپهبد ملک خورشید دوم از سلسله دابویه امر به کشتار همه عربان مقیم مملکت خویش داد و در نتیجه لشکریان عرب به امر خلیفه پی در پی به طبرستان ریختند و متجاوز از یک سال جنگ ایشان ادامه داشت و اسپهبد ملک همین که شکست خویش را حتمی دید زهر از نگین انگشتری خویش بر مکید و در گذشت.

هارون الرشید و ونداد هرمزد

«ونداد هرمزد تا سال ۱۷۵ هجری که هارون الرشید به خلافت رسید همچنان با لشکریان اعراب و خلیفه می جنگید. تا آنکه در سال ۱۸۹ هجری، هارون الرشید نامه امانی برای ونداد هرمزد و پسرش شروین فرستاد و آنها را نزد خود خواند. شروین متعذر به مرض شده نرفت و ونداد هرمزد دعوت خلیفه را پذیرفته نزد او حضور یافت و از طرف خود و شروین به اطاعت و پرداخت خراج پیمان کرد...»

در باب اولین ملاقات او با هارون الرشید این حکایت را ابن اسفندیار روایت کرده است که چون چشم خلیفه بر او افتاد با وی به عتاب خطاب کرد و ملامت و تهدید نمود. ونداد هرمزد گفت: «من که عربی نمی دانم و سخنان خلیفه را نمی فهمم اما اینطور استنباط می کنم که آنچه خلیفه می گوید چندان ملایم و از روی مهربانی نیست. امیرالمؤمنین آن وقت که من در سرزمین خویش بودم اینگونه سخن نمی گفت، پس امروز که بدون اجبار بلکه به میل و اراده خویش به فرمانبرداری به خدمت او رسیده ام سزاوار قدر او نیست که با مهمان فرمانبر خویش به قهر و درشتی خطاب کند.» همین که مضمون گفته او را برای هارون ترجمه کردند، هارون اقرار کرد که حق با اوست و امر کرد مسندی برایش آوردند که در حضورش بنشیند، و وقتی که برخاست تا برود مسند را در دنبال او برایش فرستاد.

یک روز دیگر در حینی که با هارون نشسته بود عموی خلیفه وارد شد. هر که در مجلس بود به احترام برخاست ولی ونداد هرمزد از جای نجنبید. همان دم یزید بن مزید وارد شد. ونداد

هرمزد بی تأمل از جای برخاست و شرایط تکریم به جای آورد. همه حاضران تعجب کردند و بر بی خبری او از آداب و رسوم تبسم نمودند. هارون گفت: «عم من از گوشت و خون و نژاد خود من است و این مرد یکی از بندگان من، آن بی اعتنایی چه بود و این احترام بی جا چیست؟» و نداد هرمز جواب داد که: «من عم تو را نشناختم و سبب ندارد که من برای کسی که نمی شناسم به احترام برخیزم. اما این یکی مردی است شجاع و لایق، و من احترام او را به سبب صفات او واجب دیدم. آن وقت که وی را به سرزمین من فرستاده بودند یک سال در برابر من اردو زده بود و هر روز صبح که برای جنگ آماده می شد لشکر خود را به نوع تازه ای مرتب و صف آرای می کرد و مرا سواری بود که در جرأت و مقام با او برابر بود. در روز جنگ وی را به نبرد این مرد نامزد کردم، در کمتر از مدتی که برای آهینختن شمشیر لازم است سرپهلوان خود را دیدم که بر خاک افتاد. روز بعد من خود با او روبرو شدم و او چنان شمشیری به من نواخت که مانند آن ضربت نچشیده بودم. در برابر چنین شخصی هرچند که دشمن من باشد البته برمی خیزم.» خلیفه از بیان او بسیار خوشنود شد... پس و نداد هرمزد را رتبه اسپهبدی طبرستان و لقب «جیل جیلان خراسان» داد و او را باز گردانید، و قارن پسر او را و شهریار پسر شروین را به گرگان با خود به بغداد برد.

در سال ۱۹۳ ه. ق خلیفه در راه سفر به خراسان، قارن و شهریار را از ری پیش پدرانیشان فرستاد و خود به طوس که رسید درگذشت و او را در نزدیک همان محلی که اکنون ضریح مطهر حضرت رضا(ع) قرار گرفته است دفن کردند.

در جنگی که پس از مرگ هارون الرشید میان دو پسرش عبدالله مأمون و محمد امین بر سر خلافت برخاست ایرانیان دور مأمون را که از جانب مادر ایرانی بود گرفتند و داد خویش را از عربان حامی امین ستادند. و طاهر ذوالیمینین ایرانی نژاد که سرکرده لشکر مأمون بود پس از فتح بغداد امین را کشت و مأمون را در سال ۱۹۸ هجری به خلافت رسانید.

قارن

در زمان خلافت مأمون اسپهبد شروین و نداد هرمزد هر دو فوت کردند. از دو پسر شروین، شهریار که پدر ملوک باوند بود به پادشاهی نشست و از پسران و نداد هرمزد، قارن جانشین او گشت.

قارن در حدود سال ۲۰۱ هجری هلاک شد و از او شش پسر ماند: مازیار، کوهیار، شهریار،

فضل، عبدالله و حسن.

مازیار

از جمله فرزندان قارن، بزرگ‌منش‌تر و دلیرتر و اهل‌تر مازیار بود و جانشین قارن گشت. پسر عمویش اسپهبد شهریار پسر شروین طمع در ولایت مازیار کرد و او را می‌رنجانید. تا بدانجا انجامید که با یکدیگر جنگ کردند و شهریار او را شکست داد و ولایت او را به تصرف گرفت... مازیار بگریخت، به بیشه‌ها متواری شد تا بالاخره خود را به بغداد رسانید.

مازیار و مأمون

مأمون منجمی داشت به نام «بزیست» پسر فیروز که خلیفه نام او و پدرش را ترجمه کرده و به یحیی بن منصور بدل کرده بود. روزی مازیار طالع مولود خویش را در آستین نهاد و پیش او رفت، سلام کرد و خواست که از آینده‌اش خبر دهد. «بزیست» التفاتی نفرمود تا یکی از آل حرشی که با مازیار بود گفت او مازیار پسر قارن بن ونداد هرمزد شاهزاده طبرستان است. منجم چون نام پدر او را شنید برخاست و عذر خواست و نسخه طالع مولود بگرفت ببوسید و به مطالعه مشغول گشت. نظر مسعود و دلایل اقبال و قوت طالع بدید. امید خیر در وی بست، اتاق را خلوت کرد و به او گفت: اگر من تو را تربیتی و خدمتی کنم حق آن شناسی و ضایع نگردانی و منت پذیری؟ مازیار آنچه شرط مواعید وفا به عهد باشد تقدیم داشت و سوگند خورد.

روزها بر این بگذشت تا وقت فرصتی منجم به خلوت، حال مازیار و حکایت طالع مولود و آنکه از او خیری به دولت خلیفه رسد بر مأمون عرض داشت. فرمود او را حاضر آوردند، خلیفه پدر او قارن را دیده و شناخته بود. فرمان داد مسلمانی بر او عرض دادند. مازیار اسلام قبول کرد و مأمون او را محمد مولی امیرالمؤمنین نام نهاد و کنیت ابوالحسن به او داد.

در سال ۲۰۸ هجری به دستور «بزیست» که مدعی بود طالع مازیار برای حکومت طبرستان موافق است مأمون او را به همراهی موسی بن حفص پسر عمر بن العلاء نامزد ولایت طبرستان و رویان (تنکابن فعلی) و دماوند کرد به اینطور که مازیار والی کوهستان باشد و موسی والی هامون. چون با یکدیگر به طبرستان رسیدند خلائق زیر پرچم مازیار جمع شدند...

در سال ۲۱۷ هجری خلیفه دستور داد که دشت و کوه طبرستان را یکسره به مازیار سپارند. و مازیار پس از آنکه مخالفین خود را مغلوب و منکوب کرده شاه مستقل تمام طبرستان گردید،

شروع به محکم کردن شهرها و راهها نمود (ظاهراً در همین دوران بوده است که قلعه امامه ساخته شده است).

مازیار و بابک خرم دین

آنچه یقین است اینکه اسلام آوردن مازیار ظاهری بوده است و در دل همچنان به مذهب قدیم که آن را دین سپید می نامیدند باقی بود. وقتی که «بابک خرم دین» در آذربایجان ظهور کرد مازیار با وی باب مکاتبه را مفتوح ساخت و او را ترغیب می کرد و وعده یاری می داد... مازیار تمام مسلمانان را از کار برکنار کرد و به جای ایشان زرتشتیان و خرم دینان را به عملها گماشت و بر مسلمانان حاکم گردانید و ایشان را فرمود که مسجدها را خراب و آثار اسلام را محو کنند... در سال ۲۱۹ هجری جمعی از خرم دینان که در جنگ با لشکر خلیفه در همدان از مرگ جستند به بلاد روم گریخته پناه به تئوفیل پادشاه قسطنطنیه بردند. خود بابک خرم دین نیز همین که سخت در محاصره لشکریان عرب قرار گرفت نامه ای به تئوفیل نوشته از او تقاضای همراهی کرد و او نیز وعده یاری داده به تهیه لشکر و تجهیزات کافی پرداخت. بنابراین مازیار در طبرستان، و بابک در آذربایجان و تئوفیل در روم شرقی و افشین در دربار خلافت تمامی به ضرر مقام خلافت کار می کردند و حتی اتحاد گونه ای نیز با یکدیگر داشتند.

قتل فجیع بابک به دست خلیفه بغداد

در سال ۲۲۳ هجری تئوفیل به حمایت بابک به جنگ خلیفه برخاست. معتصم خلیفه بغداد، اول همت به قلع و قمع بابک گماشته افشین را مأمور پیکار با وی کرد. افشین با اینکه خود در نهان با بابک مکاتبه داشت برای تقرب نزد معتصم به خدعه وی را اسیر کرده و به سامره برد و به دستور خلیفه او را به طرز فجیعی کشتند.

در کتاب «مازیار»^۱ نوشته صادق هدایت به نقل از سیاست نامه نظام الملک جریان قتل بابک خرم دین چنین نوشته شده است:

«... چون چشم معتصم به بابک افتاد گفت: ای سگ، چرا در جهان فتنه انگیزی؟»

هیچ جواب نداد. فرمود تا هر چهار دست و پایش ببرند. چون یک دستش ببریدند،

دست دیگر در خون زد و بر روی خود مالید و همه روی خود را از خون خود سرخ کرد.

معتصم گفت: ای سگ، این چه عمل است؟ گفت: در این حکمتی است. شما هر دو دست و پای من بخواهید برید و گونه روی مردم از خون سرخ باشد، خون از روی برود زرد باشد. من روی خویش از خون خود سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود نگویند که رویش از بیم زرد شد. پس فرمود تا پوست گاوی با شاخها بیاورند و همچنان تازه بابک را در میان پوست گرفتند، چنانکه هر دو شاخ گاو بر بنا گوش او بود، در وی دوختند و پوست خشک شد، پس همچنان زنده بردارش کردند. آن موضع تا چند قرن بعد هنوز به اسم بابک به «کنیسه بابک» شناخته شد.

پایان کار مازیار

مازیار تا سال ۲۲۴ هجری با فرستادگان و لشکریان خلیفه می جنگید. اما در این سال معتصم، عبدالله بن طاهر بن حسین بن مصعب را که ولایت خراسان را به عهده داشت و او هم ایرانی الاصل بود، مأمور دفع مازیار گردانید و سه لشکر دیگر هم به طبرستان فرستاد تا مازیار را از سه طرف در حصار گیرند.

گروه نخستین از راه سنلپه و رودبار به رویان (تنکابن) در آمدند. دسته دوم از راه دماوند و لار به سوی مازیار رفتند. دسته سوم از سوی شرق (از طریق افجه و لار).

سپاه خراسان نیز به فرماندهی حسن، عموی عبدالله بن طاهر از راه همیشه وارد شدند و اسپهبد شهریار از آل باوند نیز بدیشان پیوست، و مازیار را بدین ترتیب از همه سو در میان گرفتند.

با وجود این، آنچه موجب دستگیری و شکست مازیار شد، خیانت برادرش «کوهیار» بود که به طمع اسپهبدی طبرستان با دشمنان مازیار در خفا سازش کرد و وعده داد که برادرش را به آنها تسلیم کند. «بلاذری» در این خصوص چنین می نویسد:

«حسن نامه ای به کوهیار نوشته به او خبر داد که من در فلان موضع در کمین می نشینم و مازیار را به آنجا بیاور و کوهیار با مازیار از آمدن حسن و زنهار دادن به او سخن گفت و جای دیگری غیر از کمینگاه حسن را به عنوان وعده گاه ملاقات نام برد. مازیار برای دیدن حسن حرکت کرد و چون به محلی که حسن در آن کمین کرده بود نزدیک شدند کوهیار کس فرستاد و حسن را از آمدن او خبر داد و وی با یاران خویش بیرون آمده بر مازیار و همراهانش که در جنگل از لشکریان خویش دور بودند حمله برد و ایشان را

دنبال کرد. مازیار آهنگ گریز نمود. کوهیار کمر بندش را گرفته نگاهداشت و یاران گرد او را گرفته بدون جنگ و عهد و پیمانی دستگیرش ساختند»

همه سرداران و سپاهیان به هرمزد آباد بازگشتند و مال و دارایی مازیار را غارت کردند و آتش در قصر او زدند. آنگاه به لشکرگاه حسن در خرم آباد رفتند و کسان فرستاده اهل و عیال و بستگان و پیوستگان مازیار را که با او یار بودند و از آن جمله برادرش فضل پسر قارن همه را گرفته در خانه او حبس نموده به شهر ساری حرکت کرد و آنجا اقامت گزید و مازیار را نزدیک خیمه او حبس کرده بودند. فرمان داد رفته از محمد پسر موسی پسر حفص زنجیری را که مازیار بر او نهاده بود گرفته آوردند و مازیار را به همان زنجیر مقید ساختند.

پس محمد پسر ابراهیم در شهر ساری پیش حسن آمد تا در باب اموال مازیار و کسان او با حسن گفتگو کند. نامه‌ای در این باب به عبدالله پسر طاهر نوشته منتظر فرمان او شدند. عبدالله در جواب به حسن پسر حسین نوشت که مازیار را آوردند و او در باب اموالش پرسش کرد. وی گفت اموال نزد فلان و فلان است. و ایشان ده نفر از بزرگان و امنای اهل ساری بودند. حسن کوهیار را احضار نموده و از او تعهد گرفت که آن اموال را که مازیار ذکر کرده بود از امانت داران او تحویل گرفته تسلیم دارد. و چند نفری بر این تعهد کوهیار گواهی نوشتند.

آنگاه حسن همان شهود را دستور داد که نزد مازیار رفته سخنان او را بشنوند و شاهد گفتار او نیز بشوند. یکی از ایشان نقل کرده است که:

اموال و جواهرات مازیار

«... پیش مازیار رفتیم... مازیار گفت گواه باشید که تمام آنچه از اموال خویش با خود همراه داشتم نود و شش هزار دینار زر نقد بود و هفده دانه زمرد و شانزده پاره یاقوت سرخ و هشت بار سفطهای محتوی جامه و پارچه‌های گوناگون (سفظ به فتح فاء عبارت از صندوقها و جعبه‌هایی بود که از بوریا می‌بافتند و برای حمل جواهر و پارچه و لباس و کتاب به کار می‌بردند) و یک تاج و یک شمشیر با غلاف زر جواهر نشان و یک رشته مروارید همچنین. پس حقه بزرگی پر از جواهر پیش ما گذاشت و گفت این آخرین چیزی است که با من مانده است و همه اموالی که ذکر کردم به محمد پسر صباح که خزینه دار عبدالله و خبرنگار او در این لشکر است و به برادر خویش کوهیار تسلیم کرده‌ام...»

شادروان صادق هدایت^۱ در کتاب مازیار اضافه می‌کند که:

خزائن شاهان ایران

اموال مازیار منحصر به اینها نبود و بسیار از دفاین او کشف ناکرده مانده از آن جمله است دفاین قلعه طاق که یاقوت در معجم البلدان به آن اشاره می‌کند.

طاق قلعه‌ای است در طبرستان و راه آن نقبی است در جایی از کوه که رفتن بر آن بس دشوار است و فقط شخص پیاده و با زحمت بسیار ممکن است به آن برود و نقب آن را در قدیم دو نفر مستحفظ مسلح نگاه می‌داشته‌اند و نردبانی از طناب برای بالا رفتن و پایین آمدن داشته‌اند. عقیده مردم بر این بود که این قلعه در قدیم خزانه شاهان ایران بوده است. عرب همین که بر این نواحی دست یافتند آهنگ این مکان کرد و مدتی آنجا ماند و وسایل بالا رفتن از آن آماده کرد و یکی از مردان خویش را بالا فرستاد و او ریسمانها آویخته جمعی و از آن جمله خود مازیار را بالا کشید و در آنجا غارها و حفره‌هایی مملو از اموال و اسلحه یافتند.

مازیار گروهی از معتمدان خویش را موکل آنجا کرد و برگشت و آن محل در دست او بود تا اسیر شد و موکلان پایین آمدند یا مردند و راه بر آن دژ بریده شد و هنوز منقطع است.^۲

سزای خیانت کوهیار

حسن پسر حسین گروهی از لشکریان خویش را با چند استر پیش کوهیار فرستاده به او پیغام داد به همراهی این عده برو و اموالی را که به عهده گرفته‌ای بر این استران بار کن بیاور. کوهیار گفت: به لشکر حاجت ندارم. استران را برداشته با مردان و غلامان خویش به طرف کوهستان رفت و دینه‌ها را بار کرده و اموال را بیرون آورده بر استران نهادند. هنوز به راه نیفتاده بودند که بندگان دیلمی مازیار که هزار و دویست تن بودند بر سر او ریخته گفتند: به رئیس ما خیانت کردی و او را به دست اعراب دادی و اکنون آمده‌ای اموال او را ببری؟ پس گرفتندش و به زنجیر آهنی بستندش و همان شب کشتندش و اموال و استران نیز به یغما رفت...

مازیار را نزد عبدالله بن طاهر فرستادند و عبدالله او را در هودجی بست که راه چشم هیچ

۱- ذیل صفحه ۶۳ کتاب مازیار - اثر صادق هدایت.

گشاده نبود و بر استری نهاده و روانه عراق کرد...

مواجهه مازیار با افشین

روز پنجم ذی القعدة ۲۲۴ هجری معتصم بار عام داد و اعیان و رجال و قضات و فقها و سرکردگان همه پیرامون تخت خلافت قرار گرفتند و چون مازیار قبلاً در نزد معتصم اقرار کرده بود که افشین نامه‌ها به او نوشته و سرکشی و مخالفت او را تصویب می‌کرده و وی را بر خروج و عصیان برانگیخت، زیرا که هر دو در دین و مذهب متفق و بر کیش زردشتی باقی بودند، این روز را معین کردند که آن دو را روبرو کنند. هنگامی که افشین را آوردند، مازیار را پیش او برده به افشین گفتند این شخص را می‌شناسی گفت نه، به مازیار گفتند این مرد را می‌شناسی گفت آری این افشین است. پس به افشین گفتند این هم مازیار است. گفت اکنون شناختم. گفتند هیچ وقت با مازیار مکاتبه کرده‌ای؟ گفت نه. به مازیار گفتند افشین به تو نامه نوشته است؟ گفت آری، برادرش خاش به برادر من کوهیار کاغد نوشت که «این دین سفید را جز من و تو و بابک کسی یاری نمی‌کرد. اما بابک از روی حماقت خود را به کشتن داد و من بسیار کوشیدم که از مرگش نجات دهم ممکن نشد و ابلهی خود او به چاهش افکند. اگر تو بر خلیفه بشوری عربها کسی را که برای پیکار و نابود کردن تو بفرستند ندارند جز من، و من هم سواران بسیار و دلیران و شجاعان در زیر فرمان خویش دارم، وقتی که با این کسان به سوی تو بیایم کسی که با ما جنگ کند نخواهد ماند مگر سه قوم: قوم عرب، مغربیان، ترکان. اما عربان به منزله سگانند، لقمه نانی پیش ایشان بینداز و سرشان را بگرز بکوب. اما این فرزندان شیطان یعنی ترکان آنی طول نخواهد کشید که تیرهایشان تمام می‌شود. پس یک اسب بر روی آنان می‌تازی و همه را تباہ می‌کنی، آن وقت دین بر می‌گردد به همان حالی که در زمان ایرانیان بوده است.»

افشین را با چند نفر دیگر نیز روبرو کردند تا تقصیر خود او نیز ثابت شود. من جمله موبدی بود زردشتی موسوم به زرادشت پسر آذرخره که بعدها در زمان متوکل مسلمان شد و به ابو جعفر محمد موبد متوکل معروف گردید. از جمله چیزهایی که این موبد بر افشین دعوی کرد این بود که او گفته است «برای خاطر این عربها به هر کاری که از آن نفرت داشتم تن در دادم، حتی اینکه برای خاطر آنان روغن دنبه خوردم و بر شتر سوار شدم و نعلین پوشیدم. اما سپاس خدا را که تا به حال یک مو از بدن من کم نشده است، یعنی نه ختنه کرده و نه نوره کشیده‌ام.»

افشین را به زندانش باز گردانیدند و در حبس ماند تا در شعبان ۲۲۶ در گذشت و پیکر او را

پس از مرگش آتش زده سوزانیدند.

قتل مازیار با شلاق

مازیار به معتصم پیشنهاد کرده بود که او را زنده گذارد و در مقابل اموال بسیار بستاند. اما خلیفه رد کرد و به فتوای فقهای بغداد فرمان داد او را چهارصد و پنجاه تازیانه زدند و همین که دست از او بازداشتند آب خواست، بنوشید و جان سپرد. جسد او را در کنیسه بابک، بر داری که پهلوی چوبه دار بابک بود آویختند و استخوانهای بابک از سال ۲۲۳ هنوز بر دار باقی بود و جثه یاطس رومی، بطریق عمودیه نیز که در سال ۲۲۴ مرده بود و بر کنار بابک به دارش کشیده بودند همچنان باقی مانده بود و گویند این هر سه چوبه دار کج و سرهاشان به یکدیگر نزدیک شده بود. مدت پادشاهی مازیار بر کوه و دشت طبرستان هفت سال بود.

قلعه امامه چگونه ویران شد؟

در تاریخ طبرستان، وقایع سال ۵۸۷ هجری، نوشته شده است که:

«... همین که شاه اردشیر بن حسن» به آمل رفت، عماد وزان که از رؤسای معروف شافعیه بود، لشکری فراهم آورد و به قلعه امامه قصران شد و رئیس قصران را که عادل نام داشت در آن قلعه بنشانند.

بعد از هفت یا هشت ماه مجدداً شاه اردشیر به امامه آمد و دستور داد که قلعه را محاصره کنند. ساکنان قلعه در شب و روز آسایش نداشتند. بالاخره مرد پهلوانی از اهالی سمنان به نام زدال کالی به کمک ریسمانی از ارتفاعات اطراف قلعه (امامه) بالا رفت و سی مرد دیگر را با کمک ریسمان به بالا کشید. این عده با مدافعان و ساکنان قلعه به جنگ پرداختند و به قهر و غلبه قلعه را گشودند و عادل را با جمله اتباع و زن و فرزند او کشته و سر عادل را از گاه انباشته و به مدت یک سال بر دروازه قصران آویختند...»

چنین به نظر می‌رسد که به رسم آن زمان، پس از فتح قلعه و کشتن ساکنان قلعه، برج و باروی قلعه هم خراب و ویران شده و خرابه‌های فعلی از آن زمان به جای مانده است.

آثار تاریخی امامه

در ارتفاعات شمالی امامه، به طوری که قبلاً ذکر شد، دره نسبتاً وسیعی قرار گرفته که «لاره»

نامیده می‌شود و رودخانه امامه از آنجا سرچشمه می‌گیرد. این دره که تا اواسط تیرماه پوشیده از برف است در دامنه قلّه‌های «مهرچال» و «پیرزن کلوم» گسترده شده و در تابستانها چراگاه گوسفندان امامه می‌باشد. تنها راه رسیدن به این دره کوره راه نسبتاً سخت و سنگلاخی است که از دره غربی قلعه شروع می‌شود و از پشت و بالای قلعه می‌گذرد و به «لارتنگه» و سپس به «لاره» می‌رسد.

در سینه تخته سنگهای نزدیک قلّه پیرزن کلوم، نقوشی تصویر شده که متأسفانه نویسنده نتوانستم شخصاً از آنها دیدن کنم اما دوست محقق و کوهنوردم آقای احمد اقتداری دوبار از این نقشها دیدن کرده‌اند و مشاهداتشان را در کتاب خطی «هنگام درو» که در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسیده است، با عنوان «روستای امامه و دژ ساسانی - اسماعیلی آن» مرقوم داشته‌اند و با اجازه ایشان عین مطلب در اینجا نقل می‌شود:

نقوش پیش از تاریخ بر تخته سنگهای قلّه پیرزن کلوم امامه

«به سال ۱۳۶۰ خورشیدی دوبار به شوق دیدن تخته سنگهای پیرزن کلوم از دره کلاره رهسپار قلّه‌های مهرچال (۳۹۳۰ متر ارتفاع) و میربندی (۳۹۲۵ متر ارتفاع) و پیرزن کلوم (۳۹۲۱ متر ارتفاع) شدم.

در سفر اول، پس از استراحت شبانه در «آلونک»، که خانه پاکیزه و پر صفای دوست بزرگوارم دکتر ابوالقاسم تفضلی در امامه است، و برخورداری از محبتها و میهمان نوازی‌های آن دوست مشفق ارجمند در ساعت $4\frac{1}{4}$ صبح به سوی کلاره رهسپار شدم. نزدیک به ساعت ده صبح از چشمه بزرگ چمن لاره راهی پهن و چوپانی به سوی قلّه پیرزن کلوم در پیش است. راهی سخت نیست اما راهی طولانی و مرتفع است. در اواخر راه و نزدیک به خط الرأس چند سنگ لوح سیاه که به طور طبیعی از زمین سر بر آورده‌اند، در میان علفزارهای کوهستانی جلب توجه می‌کنند. این شش قطعه سنگ همه در دامنه پیرزن کلوم قرار دارند و همه مسطح و چهار ضلعی و همه آنان به سوی شمال غرب نگاه می‌کنند. به روی این سنگها با ابزار تیزی نقوش بز کوهی با شاخهای بلند و خطوطی که نمایشگر دست و پا و بدن بز کوهی است نقش کرده‌اند. نقشها استیلیزه شده و هیچ گونه ظرافتی ندارند. اما به جهت وجود یک نقش انسانی که تیر و کمانی را در حال تیراندازی به دست دارد، حکایت از مدتی پیش از تاریخ می‌کند. این نقوش بی شک

بازمانده پیش از تاریخ است و قدمت آن را به حدود سه تا چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح یعنی ۵ تا ۶ هزار سال پیش از این حدس می‌زنم و از نوع نقوش شکار و شکارچی در «غار دوشه لرستان» است با این تفاوت که نقوش غار دوشه با قلم و رنگ نقاشی شده ولی نقوش پیرزن کلوم امامه را در سنگ نقش کرده‌اند.

بسیاری از نقوش پیرزن کلوم از باد و باران و آفتاب آسیب دیده و از بین رفته یا در شرف از بین رفتن است ولی از چند نقش باقی مانده و نسبتاً سالم آنها چگونگی بقیه نقوش قابل مقایسه است.

در یک لوحه منقور بر یک تخته سنگ، نقش یک انسان متوسط‌القامه با لباسی کوتاه تا روی زانو، کمان به دست در حال تیراندازی با کمان به سوی بزهای کوهی است، و در قطعه سنگ دیگر، در نزدیکی آن، دو صف انسان از روبرو و از چپ و راست به سوی هم پیش می‌روند و ظاهراً آلاتی در دست دارند و بین این دو گروه تختی یا منبری یا شیئی یا جانوری یا انسانی منقوش بوده است که اکنون محو شده و از بین رفته است و ظاهراً در هر طرف نقش چهار انسان منقور بوده که اکنون پایین دامن لباس و پای آن باقی مانده است. حدس من آن است که این لوحه صحنه‌ای از نیایش مردمان کوهستان در برابر آتشگاه یا محراب مقدس یا تشرف به حضور موبد یا پادشاه یا امیر یا رئیس دیوانی یا مذهبی بوده است و این سنگ لوحه و نقوش آن را مشابه سنگ لوحه‌های ایلامی - اشکانی اشکفت سلمان و کول فره و کوه باد ایزه (مال امیر) خوزستان می‌دانم. البته به مراتب ابتدایی‌تر، ناهنجار و بدون زیبایی هنری و بدون کتیبه و بدون ظرافت سنگتراشی است و بی شک دوران ایجاد این نقوش، به همان اندازه‌های فاصله تاریخ اشکانی و ایلامی تا دوران غیر قابل محاسبه پیش از تاریخ با سنگتراشی‌های ایزه تفاوت دارند. و شاید لوحه‌های پیرزن کلوم حدود دو هزار سال کمابیش از سنگتراشی‌های ایزه کهنه‌تر باشد.

بار دیگر، به تاریخ سه‌شنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۶۰ خورشیدی با دوستان فرزانه و کنجکاو ایرج افشار، دکتر هوشنگ دولت آبادی، عبدالرحمن عمادی، مهندس جعفر افشار قاسملو، صبحانه‌ای دلپذیر و لذیذ در «آلونک» تفضلی صرف کردیم و با سپاس از محبت او رهسپار دره لاره شدیم، و از آنجا به سوی لوحه‌های پیرزن کلوم به راه افتادیم. این بار در آغاز و تقریباً در نزدیک دره کوچکی که ابرفتی است و در بالای آن در

سفر پیشین سنگها و نقوش پیرزن کلوم را دیده بودم، سنگ سیاه نسبتاً بزرگی را از دور دست، ایرج افشار دید و به سوی آن شتافتم، سنگی بزرگ و منقوش با شکل و نقش چند بز کوهی و نقش یک انسان و شاید یک نوع خط تصویری و نگارگری دینی بود. ایرج افشار، دکتر هوشنگ دولت آبادی و مهندس جعفر افشار قاسملو با سرور فراوان کشف این لوحه ممتاز را به هوش و ذکاوت و کنجکاوی و دقت خود نسبت می دادند، البته پایمردی و همراهی و کنجکاوی هر سه دوست بزرگوار و هم لطف و دقت نظر عبدالرحمن عمادی که در جستجوی سنگهای دیگر بود مرا سپاسگزار ساخته بود.

در خصوص دو لوحه بزرگ این مجموعه الواح منقور پیرزن کلوم، ایرج افشار عقیده داشت که همه این نقوش نقش بز کوهی است و البته قدمتی زیادتر از دوران تاریخی دارند و نقش دو انسان با تیر و کمان بر کهنه بودن آنها گواه است.

افشار قاسملو این نقوش را از چوپانهای امروز و دیروز و صد سال و پانصد سال پیش نمی دانست، چه نوع کار درایت و هنرمندی و دقت خاصی لازم دارد و آنها را با نقوش منقوش بر سفالینه های شوش و سیلک مقایسه می کرد. دکتر دولت آبادی که طبیبی کتاب خوانده و هنرشناس است، این نقوش را با نقوش بز کوهی مکشوفه در نقاط دیگر جهان مانند امریکای لاتین می سنجد و در زیبایی و قدمت و اصالت آنها دقت می کرد. عمادی معتقد بود که نقش گوشه یک لوحه بزرگ نقش جوجه تیغی است و چنین باز می گفت که در نزدیکی گردنه پیرزن کلوم که هم اکنون نیز راهی گشاده و معبر چوپانی است، دژی کهن بوده است و مردمانی در آن زندگی می کرده اند و این لوحه های سنگی منقوش یادگار عقاید دینی و اساطیری آن مردمان است، و چون جوجه تیغی جانوری مقدس نزد اقوام قدیم هند و ایرانی بوده از قلمتراش و ابزار ابتدایی این مردمان کهن بر سطح این سنگ سیاه نقش بسته است تا یادگاری از نیایش و نذر و نیاز آن مردمان به این مظاهر و عقاید قدیمه یعنی بز کوهی و جوجه تیغی باشد. من خود چنانکه نوشتم دو ردیف انسان در حرکت و نیایش و علامات دود و آتش و یا ابر و باد و طوفان در آسمان را در این نقوش دیدم که البته این علامات و نقوش هم به یادگار صحنه های مذهبی و نیایشی و اعتقادات اساطیری مردمان کهن است. در دیدار بار دوم در همین لوحه نقش یک انسان سوار بر اسب را که تقریباً محو شده و فرسوده گشته است با دقت دیدم که دستش را در جلوی بینی گرفته یا بالا نگهداشته است، که با همه بحث و جدلها، مورد

قبول دوستان همراه نبود. در بازگشت، از قلعه پیرزن کلوم از دژ ساسانی - اسماعیلی امامه دیدار کردیم و باید بنویسم که با تأسف بسیار عکسهایی که از الواح پیرزن کلوم و دژ امامه گرفتیم خوب در نیامد و زحمت عکاسی ما به هدر رفت.

در کتاب تاریخ هرودوت می‌خوانیم که ایرانیان پرستشگاه خود را بر سر کوههای بلند و معبرهای و گردنه‌ها می‌ساختند و معابد ایرانیان مانند معابد روم و یونان، حصار و عمارت و بقعه و طاق نداشته است. زمینی را به چند قطعه سنگ محصور می‌کرده‌اند و در آن دست به آسمان بر می‌داشته و نیایش می‌کرده‌اند و روشنی و فر و شکوه آسمان و ستارگان و ماه و خورشید را نماز می‌برده‌اند. درستی این سخن هرودوت یونانی را در کوهستانهای کهکیلویه و بختیاری دریافته بودم و آثار پرستشگاههای مردمان قدیم را بر سر گردنه‌های کوهستانی آن مناطق دیده‌بودم. در کرمان نیز بر فراز قلعه کوه شاه لاله‌زار، زیارتگاهی با همین وصف هرودوت دیده بودم که هم امروزه هم چوپانها و شبانان اطراف کوه شاه کرمانی سالی یکی دو بار به زیارت آن و نیایشهای مذهبی در قطعه زمینی که اطراف آن سنگ چین شده است می‌آیند.

سنگهای منقور پیرزن کلوم امامه نزدیک به گردنه‌ای است که دره لار امامه را از مسیری گشاده در زیر قلعه پیرزن کلوم به سوی آتش کوه و روستاهای لواسان و دشتهای کوچک لارهای امامه می‌پیوندد و راههای کهنه آبادی‌های گرماب رود و آب نیک و لالون و زاگون و خاتون بارگاه و دشت لار بزرگ و راههای نور و کجور و راههای مازندران از آن می‌گذشته است. این سنگهای منقور در فاصله چند ده متری خط‌الرأس و گردنه قرار دارند و بی‌شک یادگار نیایش مردمان کوهستانی این مناطق به روزگاران کهن پیش از مادها و هخامنشیان بر سطح این الواح کهنه باقی مانده است. باشد که فرزندان امامه روزی به اهمیت تاریخ سرزمین خود آگاهی یابند و در حفظ و حراست و نگاهبانی این نقوش کهنه و زیبا همت گمارند.»

تنور و نانوالی قدیمی

شعبان علی عسکری که از پیرمردان مطلع و خوشنام ساکن امامه است نقل می‌کند که: «حدود سی و پنجسال قبل موقعی که در تپه‌های غربی باغ تنگه (آنجا که امروز باغ و ویلای زیبای آقای دکتر علی آسا واقع شده است) مشغول خاکبرداری و کورت بندی بوده

است، با آثار باقیمانده از چند تنور نانوايي و آشپزخانه و انبار و آغل گوسفندان برخورد کرده و از سنگها و آجرهای آنها برای محصور نمودن زمین و کورت بندی باغ استفاده شده است.»

سنگی با خطوط کوفی

کربلایی اسدالله انیسی که او نیز از پیرمردان مورد اعتماد امامه است می‌گوید: «حدود چهل و پنج سال قبل در انتهای باغ تنگه، آنجا که نهر اصلی امامه از رودخانه جدا می‌شود، تخته سنگ بزرگ مستطیلی شکلی بوده است که بر روی آن با خط کوفی مطالبی نوشته شده بود، اما کسی سواد خواندن خطوط را نداشته است. بعدها این سنگ را شکسته و قسمتی از آن را برای ساختن سنگ آسیا به مصرف رسانیده و باقی مانده را در ساختمانها به کار برده‌اند.»

امامزاده نور

در گزارش عارف‌خان افندی از دو امامزاده امامه نام برده شده که امروزه هم زیارتگاه و مرجع نذورات اهالی می‌باشد. و به همین مناسبت وصف این دو ذیلاً از گزارش عارف خان افندی نقل می‌شود.

«... تربت دو امامزاده و یک قلعه عتیقه مخروبه در داخله حدود این قریه به انظار می‌رسد. اول مضجع امامزاده نورالله بن عبدالله بن قاسم بن شمس‌الدین علی بن یوسف بن محمد بن عباسعلی بن نوروزین محسن بن حضرت موسی الکاظم (ع) - امامزاده بودنش از زیارتنامه موجوده او فهمیده می‌شود - نظر به طبقات سلاله در طبقه دهم واقع است، و بنا بر قاعده متخذه، از رجال مائة پنجم و معاصر اسماعیلیان الموت بوده است. گنبد مشارالیه را اولاً با سنگهای ناتراشیده بر قاعده هشت زاویه ساخته‌اند. سه ذرع قطر و سه ذرع ارتفاع دارد. ثخن دیوارش سه چهار یک. و جز دریچه از برای نفوذ روشنائی منفذی ندارد... از روز اول سفید کاری نشده، و آثار تاریخیه درو نبوده است. هرگاه شخصی از مجتهدین فن معماری می‌دید حکم می‌کرد که بنیان این بنا قبل از اسلام گذارده شده است (ظاهراً قبلاً آتشکده بوده است). مضجع فقیرانه‌ای است، از زینت عاری و ساده و آزاده این تربت واقع در دامنه تپه که تخمیناً صد و پنجاه متر از سطح



محلّه سفلی مرتفع تر و به قدر سیصد و پنجاه متر از آبادی قریه دور، و از جنوب ناظر به محلّه است. اگر چه راهش قدری سخت و از بغل تپه است اما موقعش دلگشا و چشم انداز خوبی دارد. در جلوی امامزاده درختکاری کرده از اشجار مثمره و غیر مثمره باغی به وجود آورده اند.

شاهزاده حسین

«ثانی، تربت شاهزاده حسین است. چون آثار و زیارتنامه نداشت سلسله نسبش به کدام امام منتهی می شود فهمیده نشد. تربت این امامزاده را... انیس الدوله العالیه العلیه صانها الله عن الافات و البلیه که این قریه مسقط الرأس ایشان است، با گچ و آجر سفید خیلی متین و سدید بنا فرموده اند. این مضجع از چهار دیوار بسیار محکم به طرح مربع متساوی الاضلاع به هم پیوسته، و از وسط بام گنبد مخروطی عمودی خوش وضعی تعبیه کرده، و از خارج با صفحه های توتیا گنبد را مستور و بالای آن را با یک علم مفضض خوش ترکیبی مزین ساخته اند. در جلوی این تربت ایوانی ساخته و سقفش را با تیر پوشانیده اند. در تربت را رو به شمال گشوده...

تربت این امامزاده متصل به محلّه علیا و واقع در سمت شمال قریه و قبرستان قدیم و در سر راه قریه فشم است.»

تکیه های امامه

در مجاور «شاهزاده حسین» تکیه نسبتاً وسیع و بزرگی در حدود سی سال قبل به همت و با نظارت مرحوم حاج رمضان انیسی و با کمک و همیاری مردم امامه بالا ساخته شده که در حدود ۱۸ سال قبل به وسیله حاج حبیب الله انیسی پسر مرحوم حاج رمضان، و با کمک اهالی مؤمن تجدید بنا و تکمیل گردیده است و هم اکنون در اعیاد و روزها و شبهای سوگواری مرکز تجمع ساکنین امامه می باشد.

در امامه پایین نیز حدود بیست سال قبل تکیه دیگری به همت و تصدی حاج قاسم رنجبری ساخته شده که به مناسبت های مختلف مورد استفاده ساکنان امامه پایین قرار می گیرد.

مرحوم حاج نصرت بیساوی از خانواده های قدیمی ساکن امامه پایین، در حدود پنج سال قبل با هزینه خود شروع به تعمیر بنای امامزاده نورالله کرده بود اما چون قبل از تکمیل تعمیرات

